

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### امامت و خلافت

پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بزرگترین مسأله مشکلی که در میان مسلمانان پیدا شد و دامنه آن تا زمان ما ادامه یافته‌است موضوع جانشینی پیغمبر و فرمانروایی دینی و سیاسی بر مسلمانان می‌باشد .

همه مسلمانان درین مسأله باهم وحدت عقیده دارند که : پس از اینکه پیغمبر وفات یافت می‌بایست کسی از میان مسلمانان جانشین وی باشد و عهده‌دار اداره و ریاست عامه امور مسلمانان گردد و احکام و قوانین اسلام را چنانکه خدا و پیغمبر دستور داده‌اند اجرا کند . بر تمام مسلمانان نیز واجب‌است که از چنان پیشوایی پیروی نمایند ولی از همان آغاز امر درباره امامت و خلافت دو عقیده اصلی و مذهب عمده در میان مسلمانان پیدا شد\* . گروهی - که در همه قرون اسلامی اکثریت از نظر پیروان و افراد با آنان بوده‌است - آنچه در جهان تاریخ بوقوع پیوسته همان را اصل و ملاک عقیده خود قرار داده و در واقع مذهب و اعتقاد خود را با جریان تاریخ و کیفیت خلافت نشستن کسانی که مقام خلافت را احراز کرده و نام خلیفه بر خود نهاده بودند

\* - منظور دوین گفتار دو گروه عمده که بلافاصله پس از رحلت پیغمبر اسلام در میان مسلمانان پیدا شدند می‌باشد و نظری به فرق دیگر از قبیل : زیدیه، خوارج ، اسماعیلیه که بتدریج پیدا شدند نمی‌باشد.

تطبیق کرده‌اند .

مذهب این گروه بنام سنت نامیده شده و پیروان آن به سنی شهرت یافته‌اند. گروهی دیگر از مسلمانان موضوع جانشینی واقعی پیغمبر یا امامت را مستند باصول عقیای و نصوص نقلی می‌دانند و معتقدند که امام و جانشین پیغمبر مانند خود پیغمبر باید بدستور خداوند برگزیده شود و پیغمبر فرمان خدا را بمردم درباره جانشین خود ابلاغ کند .

این دسته بنام شیعه و مذهب آنان بنام تشیع و امامیه و جعفریه و مذهب اهل بیت شناخته شده‌است .

درین گفتار سعی می‌شود که اختلاف اساسی میان این دو شاخه اصلی از مسلمانان و فرق میان امامت از نظر شیعه و خلافت از نظر اهل سنت باختصار بیان شود و نیز بدلائل عقلی و نقلی و مستند بقرآن و سنت یعنی گفتار و رفتار پیغمبر اکرم یادآوری گردد که افراد این دو گروه که باصل توحید و نبوت اقرار و به ضروریات دین اسلام از قبیل: نماز و روزه و حج و جهاد اذغان دارند در عداد مسلمانان محسوب می‌شوند و خون و جان و مال و حرمتشان در پناه اسلام محفوظ است قاضیان و فقیه نمایانی که در طول تاریخ اسلام در زیر لواء اسلام به تکفیر و تفسیق و کشتن مردمی که بتوحید و نبوت و ضروریات دین اسلام اقرار دارند و خود را مسلمان می‌دانند حکم داده‌اند بیقین بر خلاف گفتار و رفتار پیغمبر اسلام عمل کرده‌اند و بطور قطع انگیزه آنان درین کار فقط نادانی ، یا تعصب و حب جاه و مقام و کینه‌توزی بوده است. چنان کسانی نزد خداوند و رسول گرامی او مسؤل و معاقب خواهند بود . اگر در عصر ماکه دوران گسترش علم و روشن شدن حقایق است و وسایل پژوهش و جستجو در دسترس همگان می‌باشد ، چنین متعصبان و بدخواهانی پیدا شوند و در گفته‌ها و نوشته‌های خود فقط روی شنیدنیها و اتهامات و افتراءات ناشی از تعصب نسبت کفر و خروج از اسلام ببعضی از برادران مسلمان خود بدهند در صورتیکه آنان به اصول و ضروریات اسلام اعتقاد دارند و بروفق آنها عمل می‌کنند بیقین گناهشان در نزد خدا و شارع اسلام بیشتر و مجازات و عقوبتشان چندین برابر خواهد بود .

**امام و خلیفه در قرآن کریم** در قرآن هفت بار کلمه امام بصورت مفرد و چندبار بصورت جمع ( ائمه ) آمده است<sup>۱</sup> .

در چند مورد از لفظ امام ، کتاب و لوح محفوظ و راه روشن اراده شده است مانند : وکل شیئی اخصیناه فی امام مبین که در اینجا « امام مبین » بمعنی کتاب روشن است و آن بگفته مفسران « لوح محفوظ » می باشد<sup>۲</sup> . و مانند : وانهما لایامام مبین که امام مبین درین آیه بمعنی راه آشکار و راست است<sup>۳</sup> .

در سایر آیه ها امام بهمان معنی است که در عرف اسلام اصطلاح شده است یعنی پیشوا و مقتدی . و چنانکه ملاحظه می شود میان معانی مختلف پیوستگی و مناسبت وجود دارد .

در کتب لغت نیز امام بهمین معنی آمده است .

قاموس : امام کسی است که مردم از او بعنوان رئیس و پیشوا پیروی کنند .  
مجمع البحرین : امام کسی است که دیگران بوی اقتدا نمایند . در قرآن کریم امام

۱- بعضی از آیاتی که امام بصورت مفرد آمده است :

الف - و اذ ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات فاتمه<sup>۱</sup> قال انی جاعلك للناس اماما قال و من ذریتی قتی

لائزال عهدی الظالمین . سوره بقره - آیه ۱۲۴

ب - واجملنا للمتقین اماما . فرقان - ۷۴

ج - یوم ندعو اکل اناس باممهم . اسری - ۷۱

د - و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة . هود - ۱۷ و : احقاف - ۱۲

ه - و کذل شیء اخصیناه فی امام مبین . یس - ۱۲

و - فانقمنا منهم و انهما لایامام مبین . حجر - ۷۹

برخی از آیات که امام در آنها بصورت جمع ( ائمه ) آمده است :

الف - و نریدان نمش علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة . . . قصص - ۵

ب - و جعلناهم ائمة<sup>۲</sup> یهدون بامرنا انبیاء - ۷۳

ج - و جعلنا منهم ائمة<sup>۳</sup> یهدون بامرنا لئلا یصبروا . . . سجده - ۲۴

۲ - مجمع البیان . ج ۷ و ۸ چ تهران ص ۴۱۸

۳ - مجمع البحرین چ سنگی ایران ص ۴۶۱

در آیه: انى جاعلك للناس اماماً بهمین معنی است یعنی دیگران آهنگ او کنند و از وی پیروی نمایند.

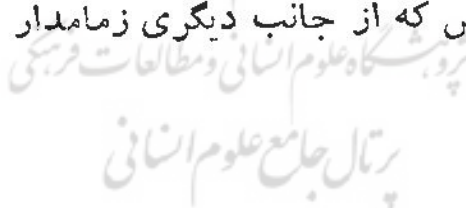
معانی الاخبار: امام را از آن جهت امام می‌گویند که وی پیشوای مردم است<sup>۴</sup>. اکنون که مختصری درباره آیاتی که لفظ امام یا ائمه در آنها آمده است بحث شد، از آیاتی که کلمه خلیفه بصورت مفرد یا خلفاء و خلائف بصورت جمع آمده است گفتگو می‌شود.

خلیفه بصورت مفرد در دو جا از قرآن آمده و در چند جا بصورت خلائف و خلفاء ذکر شده است<sup>۵</sup>.

این کلمه از ریشه خلف جدا شده و خَلَفَ بمعنی دنبال و پسین است چنانکه سَأَفَ بمعنی پیشین می‌باشد.

خلیفه در معنای لغوی بمعنی مطلق جانشین بوده است ولی در عرف و اصطلاح دینی مقصود از آن زمامدار و پیشوای مسلمانان است که جانشین سلف خود باشد.

طریحی در مجمع‌البحرین در ذیل کلمه خلف، معنی خلیفه را بدین سان بیان کرده است: خلیفه در عرف بدو معنی آمده است: یکی آن کس که جانشین پیامبر پیش از خود بوده است. دیگر آن کس که از جانب دیگری زمامدار امور گردد.



۴ - کفایة الموحدين ص ۳۹۲

۵ - آیاتی که خلیفه در آنها آمده است:

الف - واذقال ربك للملئكة انى جاعل فى الارض خليفة . بقره - ۳۰

ب - يا داودانا جعلناك خليفة فى الارض فاحكم بين الناس بالحق ولا تتبع الهوى . . . ص ۲۶  
برخی از آیاتی که خلائف و خلفاء در آنها ذکر شده است:

الف - و جعلناهم خلائف . یونس - ۷۳

ب - هو الذى جعلكم خلائف فى الارض ، فاطر - ۳۹ .

ج - واذكروا اذ جعلكم خلفاء من بعد قوم نوح . اعراف - ۶۹

د - امن يجيب المضطر اذا دعاه و يكشف السوداء و يجعلكم خلفاء الارض . نمل - ۶۲

**نکته مهمی که از آیات** از آیاتی که در آنها نام امام و خلیفه بمعنی رهبر برده شده است دونکته اساسی فهمیده می‌شود که اگر مسلمانان صدر اسلام بآن دو توجه و بمفاد آن عمل می‌کردند شاید این اختلاف بزرگ و شکاف عمیقی که میان مسلمانان پیدا شد بوقوع نمی‌پیوست و درباره تفسیر و تأویل امامت و خلافت به راههای گوناگون نمی‌رفتید و آنچه را خداوند در قرآن بدان اشاره کرده و پیامبر اسلام در مواقع مختلف و عبارات گوناگون به تصریح و تلویح بیان فرموده است ، راهنمای خود قرار می‌دادند و بدان عمل می‌کردند .

اینک تحلیل و توضیح مختصری در باره آن دو نکته :

الف : در تمام آیات که امام و خلیفه بمعنی پیشوا و رهبر و جانشین و جایگزین آمده است با تعبیر «جعل» که در اینجا بمعنی نصب و تعیین می‌باشد همراه است . نخستین خلیفه که در قرآن نام برده شده آدم است که خداوند او را در روی زمین خلیفه خود قرار داد و بدین گونه بیان فرمود : *واذ قال ربك للملئكة اني جاعل في الارض خليفه . . .* خداوند به فرشتگان خطاب می‌کند و می‌فرماید : من در روی زمین خلیفه‌یی قرار می‌دهم . مقصود درین آیه آدم است که از جانب خدا بر روی زمین پیشوا و رهبر بوده است <sup>٦</sup> .

در باره داود نبی چنین بیان شده است : *يا داود انا جعلناك خليفه في الارض . . .* <sup>٨</sup> کلمه امام نیز در هر جا به معنی رهبر و پیشوا در قرآن کریم آمده است دنبال لفظ جعل می‌باشد .

٦ - بقره - ٣٥

٧ - تفسیر کشاف ، ج اول ص ٢٧١

٨ - سوره ص - ٢٦ - طبرسی در مجمع البیان و تفسیر این آیه و معنی خلیفه ، خطاب به داود نبی

چنین نوشته است :

معنی خلیفه و رهبری از جانب ما و دستور ماست که به تدبیر امور بندگان بپردازد برخی گفته‌اند: معنی این است که ما ترا جانشین پیامبران گذشته قرار دادیم تا مردم را به یگانگی و عدل خدا بخوانی و شرایع دین را

بیان کنی - مجمع البیان ، ج ٧ و ٨ ص ٤٧٣

در باره ابراهیم خداوند می‌فرماید: قال انسى جاعلك للناس اماماً . . . (من ترا برای مردم امام قرار می‌دهم) .

طبرسی مفسر بزرگ شیعه در تفسیر این آیه تحقیق سودمندی دارد که قسمتی از آن مناسب است در اینجا آورده شود: انسى جاعلك للناس اماماً یعنی: امام و رهبری که مردم از تو در کردار و گفتارت پیروی کنند. مراد از لفظ امام دو معنی است:

۱- کسیکه پیشوا و مقتدای دیگران باشد در افعال و اقوال خود .

۲- آن کس که بتدبیر و سیاست امور مردم و به مجازات رساندن مجرمان و تعیین حکمرانان و برپاداشتن حدود و احکام دین و جنگیدن با مخالفان و دشمنان پردازد بنا بر معنی اول هر پیامبری امام هم هست. و بر حسب معنی دوم لازم نیست که هر پیغمبری امام هم باشد زیرا جایز است که نبی مأمور به تأدیب مجرمان و جنگ با دشمنان نباشد . . . ۹ .

از آیاتی که در آنها خلیفه یا امام بمعنی رهبر و فرمانروای الهی بر مردم ذکر شده است و در همه جا پس از کلمه جعل که در این موارد بمعنی نصب و تعیین می‌باشد، آمده است، دلایلی روشن بر درستی مذهب و عقیده‌ی است که امامت و خلافت را در اسلام نیز به نصب و تعیین از طرف خداوند بوسیله پیغمبر اکرم می‌دانند از راه شورا و تعیین خلیفه پیش یا از راه زور و غلبه. زیرا قرآن بزرگترین و استوارترین دلیل و مستمسک همه مسلمانان است و در قرآن بطور مکرر موضوع امامت و خلافت بر روی زمین به تعیین و جعل خداوند بیان شده است .

ب- نکته دوم - موضوع عصمت و عدالت امام و خلیفه است که میان مسلمانان درباره آن اختلاف نظر است و اهل سنت عصمت را شرط امامت نمی‌دانند .

از دنبال آیه‌ی که در باره ابراهیم آورده شد این موضوع نیز روشن می‌شود زیرا خداوند پس از آنکه به ابراهیم خطاب می‌فرماید که: انسى جاعلك فى الارض خلیفه ابراهیم از خداوند می‌پرسد که آیا خلافت و امامت در اعقاب و ذریه او نیز خواهد بود. خداوند در جواب می‌گوید: لاینال عهدى الظالمین یعنی امامت بستمکاران نمی‌رسد .

چنانکه شیخ بزرگوار طبرسی در تفسیر این آیه گفته است ، منظور ازین پاسخ آن نیست که امامت بهیچیک از نسل وی نمی‌رسد زیرا اگرچنین مقصودی بود پاسخ داده می‌شد که : نه ! یا : امامت به ذریه تو نمی‌رسد . ولی در اینجا تکیه کلام بر روی ظالمین است یعنی خلافت شائش والائر از آن است که ظالمان برچنان مقامی تکیه زنند بنا براین آنچه مانع رسیدن بخلافت می‌باشد ستمکاری و نابکاری است، پس اگر این مانع وجود نداشته باشد از اعقاب ابراهیم کسانی می‌توانند بمقام امامت برسند. چنانکه روشن است در این آیه گذشته از اینکه تصریح به جعل و نصب امام از طرف خداوند شده است ، دلالت بر طهارت و عصمت امام نیز دارد ، و این همان عقیده و مذهب است که پیروان خاندان پیغمبر اکرم یعنی شیعه بدلیل عقلی و نقلی این عقیده را در باره عصمت امام اختیار کرده است .

گمان نمی‌رود هیچ عقل سالمی حکم کند که امیر مؤمنان و پیشوای مسلمانان مردی ظالم یا فاسق و جاهل باشد ، زیرا امام و خلیفه مسلمانان مجری احکام قرآن و سنت پیامبر است و اگر خود بدانها جاهل باشد چگونه دیگران را راهنمایی خواهد کرد ؟

ذاتِ نا یافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش؟

خلیفه ، چنانکه در آیه خطاب به داود : یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و لاتتبع الهوی تصریح شده است ( که چون خلیفه و رهبر مردم شده است باید از روی حق و داد داوری کند و از هوی و هوس پرهیزد ) باید دارای ماکه عدل و پرهیزگاری باشد ، بنابراین کدام عقل مستقیم می‌پذیرد که کسانی امثال یزید و ولید و محمد امین و هارون و متوکل و از تروان خیره سلطان سلیم و عبدالحمید عثمانی نام امیر مؤمنان و خلیفه مسلمانان بر خود نهند در صورتیکه زندگی آنان بشهادت تاریخ باعیشرو نوش و ظلم و تعدی و در مجالس سازندگی و نوازندگی و با کنیزکان و مردان برگذار می‌شد . بعلاوه بسیاری از آنان از احکام دین و فقه و سنت بی اطلاع بودند . این مطالب ادعا و افترا نیست . بیشتر کتب تاریخ و سیر اسلامی که مرجع و مستند عموم مسلمانان در قرون و اعصار بوده است مشتمل بر انواع ستمکاریها و فسق و فجور و پلیدیهای این فرمانروایان می‌باشد .

برای آگاهی برخی از خوانندگان گرامی که کمتر از جنایات و مظالم این غاصبان مقام والای امامت و خلافت اطلاع دارند در اینجا نمونه‌یی از رفتار ننگین چندتن از آنان که بانهایت تأسف و تعجب مورخانی نام‌خليفة برایشان نهاده‌اند آورده می‌شود<sup>۱۰</sup>

محمد بن علی بن صباح مشهور به ابن طقطقی (مورخ معروف قرن ششم هجری) در کتاب تاریخ خود بنام الفخری فی الآداب السلطانیة والدول الإسلامیة، در باره یزید بن معاویة بن ابی سفیان که بسیاری از مسلمانان به او بیعت کردند و گروهی از مورخان او را خلیفه دوم از سلسله امویان نوشته‌اند، شرح مختصر و مفیدی نوشته‌است که رفتار و گفتار این اموی زاده را که بر جای پیغمبر و بعنوان خلیفه به نیرنگ و تدبیر پدر سیاستمدارش معاویه تکیه زده بود، بخوبی نمایان می‌سازد در اینجا نمونه‌یی از آن آورده می‌شود<sup>۱۱</sup>.

یزید پس از معاویه بر تخت شاهی نشست. او مردی بود که بشهوت‌رانی و شکار

۱۰ - کسانی که درین موضوع علاقه به آگاهی و پژوهش بیشتر داشته باشند می‌توانند از میان صدها کتاب به کتب نامبرده زیر که همه از کتب معتبر و مورد استناد محققان و پژوهندگان است مراجعه کنند:

(۱) - تاریخ الامم و الملوك - محمد بن جریر طبری وفات ۳۱۰ هـ) چ قاهره ۱۳۸۰ ق.

(۲) - مروج الذهب و معادن الجوهر - مسعودی علی بن الحسین (وفات ۲۴۶ هـ) چ بولاق ۱۲۸۳ هـ

(۳) - التنبيه والاشراف - همان مؤلف.

(۴) - تاریخ الخلفاء جمال الدین عبدالرحمن سیوطی (وفات ۹۱۱ هـ) چبهای متعدد.

(۵) - العقد الفريد - احمد محمد (ابن عبدربه) وفات ۲۲۸ هـ) چ قاهره ۱۳۳۱ هـ

(۶) - الامامة و السياسة - ابن قتیبہ (وفات ۲۷۶ هـ) چ قاهره ۱۳۲۱ هـ

(۷) - اخبار الطوال - ابوحنیفه دینوری (وفات ۲۹۰ هـ) چ مصر ۱۳۳۰ هـ

(۸) - کامل التواریخ - ابن اثیر جزری (وفات ۶۳۰) چ قاهره ۱۳۰۳ هـ

(۹) - الاغانی، ابوالفرج اصفهانی

(۱۰) - الفصول المهمه - سید عبدالنحسین شرف‌الدین چ نجف

۱۱ - الفخری - ابن طقطقی صفحات ۸۴ و ۸۶ و ۸۷ چ مصر



و شراب و شعر و زنان رغبت بسیار داشت . . . حکومت او موافق خبر صحیح سه سال و شش ماه بود . در سال اول فرمانروایی حسین بن علی علیهما السلام را کشت و در سال دوم مدینه را غارت کرد و سه روز جان و ناموس مردم شهر را باختیار لشکریان بی‌بک و سفاک گذارد و در سال سیم خانه کعبه را در محاصره انداخت .

قتل حسین باندازه‌ای فجیع و بزرگداشت که دوست ندارم در باره آن سخن بدارم . در اسلام حادثه‌ی ناگوارتر و شنیدنی‌تر از آن رخ نداده است . درست است که قتل امیرالمؤمنین علیه السلام ، واقعه‌ی بس بزرگ و دردناک بود ولی اموری که درین حادثه از قتل و اسارت و مشه کردن اجساد مقتولان اتفاق افتاد بدنها را بلرزه می‌آورد . . . نفرین خداوند بر کسانی که مباشرین جنایات بودند یا بآن فرمان دادند یا بجزئی از آن رضایت داشتند .

واقعه قتل و نهب مردم مدینه شهر پیغمبر خدا که در تاریخ به «واقعه حره» معروف است بدین گونه بود که مردم مدینه از سوء رفتار و تجاهر یزید بفسق و فجور و اعمالی مخالف صریح دین خاصه بعد از ارتکاب او به قتل امام حسین و اسارت زنان و کودکان او ، خلافت او را زشت شمردند و او را از خلافت خلع کردند .

یزید نخست عبیدالله بن زیاد قهرمان فاجعه کربلا را نامزد سرکوبی مردم مدینه و مکه کرد ولی ابن زیاد با آن پلیدی و بد دینی این مأموریت را نپذیرفت و گفت : آیا برای این فاسق میان دو کار شنیع جمع کنم : کشتن فرزند رسول خدا و جنگ با مردم مدینه و مکه ؟ از اینرو یزید یک تن از سران لشکر خود را که از جباران و بدکاران بود و در قساوت و بی‌باکی شهرت داشت مأمور جنگ با مردم مدینه کرد . نام این مرد مسلم بن عقبه مری و در آن تاریخ پیری کهنسال و مریض بود . وی بسوی مدینه روان شد و آن شهر را از جانب «حره» در حصار گرفت و گفت در میان دو وصف لشکریان کرسی برای او بیاداشتند و خود بر روی کرسی لشکریان را بجنگ و خونریزی تحریض می‌کرد تا آنکه بسیاری از بزرگان مدینه کشته شدند و شهر مدینه گشوده شد . مسلم بن عقبه سه روز لشکریان شام را در کشتن و تجاوز بمال و ناموس مردم مدینه آزاد گذارد .

پس ازین فاجعه ننگین و کشتن بسیاری از مردم مدینه و بی‌ناموس کردن زنان

و دختران نوبت سومین واقعه شرمناک دوران حکومت سه‌ساله یزید رسید و آن محاصره خانه کعبه بود. در آن هنگام عبدالله بن زبیر در مکه اقامت داشت و مردم مکه را به بیعت فرا خوانده بود و مردم مکه با وی بیعت کرده بودند. یزید مسلم بن عقبه را مأمور سرکوبی مردم مکه کرد. مسلم در راه مکه بمردوپیش از مرگ بدستور یزید ستمگر دیگری را جانشین خود کرده بود. لشکرشام شهر مکه را محاصره کردند و مدتی جنگ درگیر بود درین میان خبر مرگ یزید بلشکر شام رسید و آنان بدمشق برگشتند این نمونه‌ای از کردار یزید در سه سال حکومتش بود. تفصیل این حوادث را همه مورخان در کتب تاریخ خود نوشته‌اند.<sup>۱۲</sup> در دنبال این قسمت نمونه‌یی از گفتار او که دلیل کفر و بی‌ایمانی و هوسرانی اوست از کتب معتبر در اینجا آورده می‌شود:

یوسف بن فرغی بغدادی حنفی معروف به سبط ابن جوزی (وفات ۶۵۴) در کتاب تذکره الخواص شرح مبسوطی مستند به ادله متقن درباره فجایع و مظالم یزید و بی‌اعتقادی او باسلام و اصول دین و جواز لعن بر او نوشته‌است در اینجا چند نمونه از اشعار یزید که در آن کتاب آورده شده و دلیل بر کفر و فسق او و حس انتقام

۱۲ - سیوطی مورخ نامی درباره غارت و کشتار و بی‌ناموسی مردم مدینه شرح مبسوطی دارد که از آن

جمله است :

«... در واقعه حشره جمع بسیاری از صحابه پیغمبر کشته شدند و شهر مدینه بوسیله لشکر شام غارت شد و هزار تن دوشیزه بی‌ناموس شدند با اینکه پیغمبر صلی‌الله علیه و آله در باره شهر مدینه سفارش کرده بود که: «مَنْ أَخَافَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَخَافَهُ اللهُ وَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسُ أَجْمَعِينَ - کسانی که مردم مدینه را بترسانند خداوند آنان را بترساند و بران کسان خدا و فرشتگان و مردم همگی نفرین کنند! » .

از یکی از مردم مدینه بنام عبدالله بن حنظله که از اخیار و نیکو اعتقادان بشمار میرفت و جزء کسانی بود که بیعت یزید را از گردن برداشتند و برضد او شوریدند و اقدی مورخ مشهور روایت کرده است که وی چنین گفته است: « ما وقتی بر یزید خروج کردیم که می‌اندیشیدیم اگر خروج نکنیم از آسمان سنگ بر ما فرو خواهد ریخت. یزید مردی بود که با مادر، فرزندان، و با دختران و خواهران خود همبستر می‌شد و شراب می‌آشامید و نماز نمی‌گزارد » .

تاریخ الخلفاء - جلال‌الدین سیوطی ص ۹-۲ ج مصر

کشی از بنی هاشم است آورده می شود<sup>۱۳</sup>.

سبط ابن جرزی پس از آنکه شواهدی بر کفر و ستم یزید ذکر می کند می گوید از جمله اموری که دلیل روشن بر آنچه گفتیم هست این است که یزید، ابن زیاد را پس از شهادت امام حسین نزد خود خواند و به او اموال و هدایا و تحف بسیار بخشید و مقام و منزلت او را والا کرد و در مجلس او را پهلوی خود می نشاند و با او چون ندیم و هم پیاله خود رفتار می کرد و او را برزنان خود وارد می ساخت. شبی در حال مستی به یکی از خوانندگان گفت آواز بخواند، آن گاه خودش ابن اشعار را بر بداهه بخواند

اسقنی شربة تروى فؤادى  
صاحب السر والأمانة عندى  
قاتل الخارجى اعنى حسينا  
ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد  
ولتسدید مغمى و جهادى  
ومبیدالاعداء و الحساد

ترجمه: جامی از می برای من بریز که دلم را شاد و سیراب کند، آن گاه همانند آن را برای ابن زیاد بریز ابن زیاد صاحب سِر و امانت من است و در راه استوار کردن منافع من و جنگ با دشمنانم آماده می باشد. او قاتل خارجی یعنی حسین است و او دشمنان و حسودان مرا از بین برده است.

در دنبال این اشعار به نقل از ابن عقیل چند شعر دیگر که دلیل بر کفر و زندیق بودن والحاد و بداعتقادی اوست ذکر می کند که از آن جمله است:

عليّة هاتى واسقنى و تترنمى  
الاهات فاسقنى على ذاك قهوة  
اذا ما نظرنا فى امور قديمة  
وان مت يا ام الاحيمر فانكحى  
فان الذى حدثت عن يوم بعثنا  
بدالك انى لا احب التناجيا  
تخيرها العنسى كرم آشاميا  
وجدنا حلالا شربها متواليا  
ولا تأملى بعد الفراق تلاقيا  
احاديث طسم تجعل القاب ساهيا

ترجمه: « علیه » نزد من بیا و برای من می بریز و آواز بخوان میدانی که من این کارها را در پنهانی دوست ندارم. بیا و برای من از آن شرابی که از تاکهای شام روئیده است بریز.

هرگاه در آثار پیشین بنگریم می بینیم که آشامیدن آن همیشه حلال بوده است.

ای « ام الاحیمر » هرگاه من بمیرم تو بی درنگ شوهر کن و در آرزوی دیدار بعد از مرگ مباش آن سخنانی که در باره روز رستاخیز گفתי همه خرافاتی است که دل را باشتباه می‌اندازد. اشعار دیگری نیز از یزید در بیشتر کتب سیر و تاریخ دیده می‌شود که در آنها اندیشه کینه جویی بنی‌امیه از بنی‌هاشم و نوکردن عصیتهای جاهلی قدیمی و انکار وحی و معاد و دین اسلام بخوبی نمایان است. از آن جمله است: ۱۴.

لعبت هاشم بالملك فلا      خبر جاء ولا وحی نزل  
لست من خندف ان لم انتقم      من بنی احمد ما كان فعل

ترجمه: مدتی بنی‌هاشم پادشاهی داشت و با آن بازی کرد ولی هیچ خبری (از آن جهان) نیامده و هیچ وحیی نازل نشده است من از خاندان خندف نیستم اگر انتقام خود را از خاندان احمد نگیرم.

هنگامی که سرهای مطهر را بشام آوردند یزید در نزهتگاه خود بنام جیرون اقامت داشت. از پنجره کاخش بدیدن سرها پرداخت و این اشعار را خواند.

لمأبدت تلك الحمول و اشرققت      تلك الشموس علی ربی جیرون  
نعب الفراب فقلت صبح اولاتصح      فلقد قضیت من الفریم دیونی

ترجمه: هنگامی که این هودجها و محملها پیدا شد و این خورشیدها بر بلندیهای جیرون تابیدند بانگ کلاغ بلند شد، گفتم چه فریاد بکشی چه خاموش باشی من از بدهکار خود طلبم را باز گرفتم.

در تاریخ الخلفاء سخنی از عمر عبدالعزیز چهارمین خلیفه اموی از سلسله مروانیان در باره یزید نقل شده است که شهرت پلیدی و بدنامی او را حتی در دوران حکومت خود امویان بخوبی می‌رساند. نوفل بن ابوالفرات گفته است: من در نزد عمر بن عبدالعزیز بودم. مردی نام یزید را برد و گفت: امیرالمؤمنین یزید بن معاویه چنین گفت. عمر عبدالعزیز گفت: از او به امیرالمؤمنین

یاد می‌کنی؟ آن گاه فرمان داد گوینده را بیست تازیانه زدند.<sup>۱۵</sup>

نمونه‌بی هم از اعتقاد و کردار یکی دیگر از امویان را که بر مقام خلافت تکیه زده و گروهی از مسلمانان و مورخان او را در شمار خفایا آورده‌اند در اینجا می‌آوریم.

الفخری در اداب السلطانیه در شرح حال ولید بن یزید بن عبدالملک مروان

۱۵ - تاریخ الخلفاء ص ۲۰۹ - جای بسیار تأسف و شگفتی است که در عصر ما برخی از نویسندگان یزید را امیرالمؤمنین می‌خوانند و بطرفدار ی از خاندان امویان یعنی ابوسفیان و معاویه و یزید و دیگر ستمکاران برخاسته‌اند و اراجیف و دروغهایی در سیاهنامه‌های خود نوشته‌اند که نوآموزان دبستانی که اندک آشنایی به کتب تاریخ و سیر داشته باشند از خواندن آن یاوه‌ها در شگفت می‌افتند و یقین پیدا می‌کنند که باید نویسنده یا مردی بکلی نادان و بی‌خبر از تاریخ باشد یا او را شستشوی مغزی کرده باشند، از جمله این‌گونه نوشته‌های زهرآگین و فتنه‌انگیز اخیراً کتابکی دیدم بنام: حقایق در باره امیرالمؤمنین یزید (حقائق عن امیرالمؤمنین یزید) - درین اوراق سیاه نویسنده شهرت طلب آن‌که از راه مخالفت با همه مورخان حتی معاصران یزید و بسیاری از خاندان خود او خواسته است ازین راه نام‌آور شود، در کتاب خود یزید را مردی دیندار و پرهیزگار و مقید به آداب دین معرفی کرده و همه مورخان و سیره‌نویسان را که درباره اعمال و اخلاق زشت یزید حقایق نوشته‌اند مزدور خوانده است. حتی برخلاف گفته مورخان معتبر که نزدیک بزمان یزید بوده و شکل و سیمای او را شرح داده‌اند، این نویسنده ابله دروغ پرداز او را دارای چهره بی‌سپید و زیبا و اندامی موزون و سیمایی گیرا نوشته است در صورتیکه مورخ نامی قرن چهارم مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف ص ۲۶۴ چاپ بیروت در وصف سیمای یزید چنین نوشته است: یزید رنگی بشدت گندم‌گون و سری بزرگ داشت و در چهره اش اثر آبله فراوانی نمایان بود در دنبال وصف صورت او در شرح سیرت او نیز چنین می‌نویسد: برای رسیدن بشهوات خود بی‌درنگ اقدام می‌کرد و معصیت خود را آشکار انجام می‌داد و کارهای بد خود را نیک می‌شمرد و هرگاه امور دنیایی او درست می‌شد کارهای دینی را خوار و سبک می‌شمرد.

باید ازین نویسنده پرسید: آیا همه مورخان معتبر از زمانهایی که نزدیک به عصر امویان بوده است تا مورخان و نویسندگان قرون اخیر که شرح فجایع و ستمکاریهای یزید را با ادله متقن نوشته‌اند و بروایات معاصران یزید و اشعار خود اواستناد نموده، اشتباه کرده‌اند و مزدور بوده‌اند و این نویسنده دلایلی بیرون از کتابها و بلکه بیرون از اخبار این جهان برخلاف گفته همه مورخان کشف کرده است؟ آیا مردم مکه و مدینه دو

←

هفتمین خلیفه از سلسله مروانیان و نهمین خلیفه امویان چنین نوشته است<sup>۱۶</sup> :

از جمله اخباری که در باره ولید بن یزید نوشته اند این است که روزی برای تفال قرآن را باز کرد ، این آیه شریفه در آغاز صفحه نوشته شده بود: و استفتحوا و احباب کل جبار عنید سوره ابراهیم - ۱۴ (پیامبران از خدا برای پیروزی بر کافران یاری خواستند و هر متکبر معاندی خسران دید ) .

از خشم قرآن را بسویی افکند و تیری بر آن انداخت و این شعر را خواند :

تهددنی بجبار عنید      نعم انا ذاك جبار عنید

اذا ما جئت ربك يوم بعث      فقل يا رب خرقنی الولید

ترجمه : مرا بجبار عنید تهدید می کنی ، آری من همان جبار عنید هستم - هر

گاه روز رستاخیز نزد پروردگارت بروی بوی بگوی که ولید مرا پاره کرد !

همان مورخ پس از ایراد این اشعار در باره قتل او می نویسد : سبب قتلش این بود که وی پیش از رسیدن بخلافت در لهو و لعب و نوشیدن شراب و خوارشمردن مجرمات خدا فرو رفته بود ، چون بخلافت رسید بیش از پیش در تجاهر بمعاصی و عرو رفتن در لذات و شهوات روزگار خود را می گذراند ازین جهت براو شوریدند و بقتلش رساندند . کسیکه مردم را بقتل او برانگیخت عمو زاده اش یزید بن ولید بن

→

شهر مقدس اسلامی که براو شوریدند بواسطه عدل و دینداری و پرهیزگاری او بود ؟ عمر عبدالعزیز اموی مردی را که به یزید بنوان امیرالمومنین داد تازبانه زد ولی نویسنده بی مزدور در عصر علم نام « امیرالمومنین یزید » بر کتاب خود می نهد !

هرکس اندک آگاهی از کتب تاریخ و اسناد و روایات معتبر درباره امویان داشته باشد می داند جز عمر بن عبدالعزیز از میان آنان ، دیگران چه قجایع و مظالمی در جهان اسلام انجام دادند و بخوبی متوجه می شود که اگر کساتی پس از هزار سال اینک به ستایش یزید و معاویه و ولید پردازند مزدورچه دستگاههایی هستند و بدستور دشمنان اسلام پیوسته تخم اختلاف و نفاق در میان مسلمانان می باشند .

این بدانندیشان که بعد از هزار و اندی سال ستایش یزید و امثال او می پردازند بیقین در بلیدی و بی ایمانی کمتر از یزید نیستند .

عبدالملك بود<sup>۱۷</sup> .

**امامت و خلافت در نظر چنانکه در آغاز این گفتار اشاره شد امامت عبارت است از:**  
**فرق اسلامی** «ریاست الهی بر جمیع مسلمانان در کارهای دین و دنیا  
 بعنوان جانشین پیغمبر صلی الله علیه وآله چنانکه همه  
 مسلمانان پیروی از او را بر خود واجب دانند...»<sup>۱۸</sup> این تعریف مورد اتفاق جمیع  
 مسلمانان است جز اینکه در چگونگی تعیین و انتخاب امام و خلیفه دو عقیده و مذهب  
 عمده در میان مسلمانان وجود دارد:

۱- مذهب تسنن: پیروان این مذهب امامت را جزء اصول دین و تعیین خلیفه را از  
 جانب خدا و ابلاغ و سفارش رسول خدا نمی دانند. «... و اما اهل سنت، خلافت و  
 امامت را از فروع دین متعلق بافعال مکلفین و وجوبش را از باب مقدمه واجب  
 دانسته اند نه بوجوب نفسی اصلی باین بیان: چون خلافت و وجود و وجوب خلیفه را

۱۷ - اگر بنا باشد مظلّم و شهوت رانیها و بی ایمانیهای کسانی که از امویان و عباسیان مقام خلافت  
 را غصب کرده بودند شرح داده شود کتابهای بزرگی باید نوشته شود خوشبختانه در فحای و مندرجات کتابها،  
 سیر و تواریخی که برای ما باقی مانده است باز اندازه آگاهی و اقیان خواننده مطالب سودمند و مستند یافت  
 می شود .

نویسنده درین گفتار قصد نداشت که تا همین اندازه هم روی کاغذ را از شرح اعمال ننگین این ستمکاران  
 سیاه کند ولی دو جهت مرا برانگیخت که چند نمونه از اعمال ننگین و عقاید پلید آنان که در همه کتب معتبر  
 و معروف تاریخ نوشته شده است در اینجا بیاورم:

(۱) - اتفاق بر خوردن به سیاهنامه بی بنام: حقائق عن امیرالعمومین بزید که در حاشیه (۱۴) بدان اشاره  
 شد و بر خوردن بدان کتابک در ضمن برشتن همین گفتار بود .

(۲) آگاهانیدن هم مذهب ان یعنی پیروان آیین تشیع و مذاهب اهل بیت اطهار را که بیشتر توجه به ارزش مذهب  
 عقلی و منطقی خود داشته باشند و بدانند که شیعه آل علی از راه عقل و مستند به ادله منقول از رسول  
 اکرم هرگز نپذیرفتند و نمی توانند بپذیرند که کسانی مانند: معاویه و یزید و ولید اموی، سفاح و منصور و  
 هرون و امین و متوکل عباسی و امثال اینان خلیفه مسلمانان باشند .

۱۸ - الامامة هي الرياسة العامة الالهية خلافة عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في

امور الدين و الدنيا بحيث يجب اتباعه على كافة الامم... كفاية الموحدين ص ۲

برای زمامداری و فرمانداری و حفظ حوزه و اقامه حدود و تجهیز جیوش می‌دانند و تحصیل این امور واجب منوط و موقوف بوجود امام است ، امامت رامن باب مقدمه این امور واجب دانسته‌اند و بهمین گونه که سذکور گردید شارح مقاصد ، تمترانی وابن روزبهان و دیگران تصریح کرده‌اند»<sup>۱۹</sup>.

اسفراینی شافعی در کتاب ینابیع گفته‌است : «خلافت به بیعت و جانشین گرفتن و بشوری و بزور و پیروزی بدست می‌آید هر چند کسی که بدین گونه بخلافت برسد فاسق یا جاهل یا غیر عرب باشد»<sup>۲۰</sup>.

شارح عقاید نسفیه در همین موضوع چنین گفته‌است : « امام بسبب فسق و ستم از امامت برکنار نمی‌شود زیرا از امامان و امیران پس از خلفاء چه بسیار فسق آشکار و ستم پراکنده شد ، معهدا پیشینیان از آنان پیروی می‌کردند و نمازهای جمعه و اعیاد را باذن ایشان برپا می‌داشتند»<sup>۲۱</sup>.

از آنچه مذکور شد که نمونه‌بی است از اخباری که در باره خلافت و امامت در کتب اهل سنت دیده می‌شود بخوبی روشن است که ملاک و اصل برای تعیین خلیفه در نظر دانشمندان و بزرگان این مذهب از مذاهب دوگانه عمده اسلامی همان جریان است که در تاریخ اتفاق افتاده‌است و ملاک و ضابطه‌بی عقلی یا نقلی ندارد . چنانکه فی‌المثل چون ابوبکر در آغاز امر از راه بیعت چندتن در سقینه بنی‌ساعده با او بخلافت رسید یکی از راههای تعیین خلیفه را بیعت دانسته‌اند ولی این ضابطه با مرگ ابوبکر پایان می‌رسد و خلیفه دوم از طریق استخلاف یعنی وصیت و تعیین ابوبکر برای جانشینی او بخلافت برگزیده شد ازینرو یکی از ضوابط را انتخاب جانشین ذکر کرده‌اند . این ضابطه نیز ادامه نیافت و خلیفه دوم جانشین خود را از راه شورای شش نفری تعیین کرد و خلیفه سوم بدین وسیله بخلافت رسید . شوری نیز با انتخاب خلیفه سوم و کشته‌شدن وی بدست مسلمانان پایان رسید و در باره خلیفه دیگری تکرار نشد .

در اینجا بی مناسبت نیست که این نکته یادآوری شود : بیعت بمعنی واقعی

۲۰ - همان کتاب ص ۸ .

۱۹ - همان کتاب ص ۸۹ - ۱۸۸

۲۱ - همان کتاب همان صفحه .



کلمه یعنی بدان معنی که بدون تبایغ و تحریک مردم و بدان گونه که وجوه و بزرگان مسلمانان در یک ساعت و یک جا از روی کمال علاقه و رضایت و میل دنبال شایسته ترین مسلمانان بخلافت بروند و او را در مسجد برای بیعت حاضر کنند و همه او را بخلافت برگزینند در باره علی علیه السلام داماد و وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد که پس از قتل عثمان برای بیعت بخانه او هجوم بردند و هرچند آن بزرگوار امتناع از قبول خلافت کرد مسلمانان اصرار کردند و سرانجام که ناگزیر شد خواسته آنان را بپذیرد فرمود پس باید بیعت در مسجد و با حضور همه مسلمانان خاصه صحابه پیغمبر انجام یابد از اینرو مسلمانان در مسجد جمع شدند و با علی با اتفاق بیعت کردند. در میان بیعت کنندگان گروه بسیاری از صحابه و بزرگان اسلام مانند زبیر و طلحه و مالک اشتر و عمار یاسر و صعصعه بن صوحان و غیرهم بودند و همگی با میل و رضایت بیعت کردند. بیعتی بدان گونه شمول و عمومیت نه پیش از آن نماند از آن در اسلام دیده نشده است، زیرا نخستین بیعت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با ابوبکر در سقیفه بنی ساعده اتفاق افتاد و چنانکه در تمام کتابهای معتبر تاریخ نوشته شده است، بیعت در سقیفه با اختلاف نظر میان انصار و مهاجران و با جنجال و هیاهو و جدال و ستیز میان مهاجران و انصار پایان رسید و در سقیفه تعداد مهاجران به چهار تن نمی رسید انصار نیز نخست می خواستند بر رئیس خود سعد بن عباد بیعت کنند. پس از مشاجره و گفتگوی زیاد و وجود اختلاف در باره تعیین خلیفه و مخالفت رئیس دیگر انصار بسبب حسادت و رقابت، با سعد بن عباد و سخنانی که ابوعبیده جراح و عمر ایراد کردند سرانجام عمر و ابوعبیده از مهاجران و چندتن از انصار در سقیفه با ابوبکر بیعت کردند و دیگر مهاجران و انصار پس از برگذار شدن سقیفه روزهای دیگر در مسجد دسته دسته به ابوبکر بیعت کردند، یا وادار به بیعت شدند معهذا تا مدتی جمعی از بزرگان مهاجران و از پیشقدمان در اسلام و از نزدیکترین مردم به پیغمبر اسلام از قبیل علی علیه السلام و وصی و داماد و پسر عم پیغمبر و عباس عموی آن بزرگوار و زبیر صحابی و خویشاوند پیغمبر و سلمان و اباذر و مقداد و جمعی دیگر از بیعت خودداری کردند. از انصار نیز سعد بن عباد رئیس قبیل تا پایان زندگی بیعت نکرد.

موضوع بیعت بطوع و رغبت، پس از شهادت عالی علیه السلام در حقیقت منتفی شد و قسم دوم که تعیین جانشین باشد و قسم چهارم که اهل سنت یکی از انواع خلافت و امارت بر مسلمانان را بدان گونه می‌دانند معمول گردید و آن زور و قهر و غلبه بر مخالفان است، و ازین جهت بسیاری از نویسندگان این خلافت را به پادشاهی و سلطنت نزدیکتر دانسته‌اند تا بخلافت و امامت.

سران امویان و مروانیان و عباسیان و در قرون اخیر عثمانیان که لقب خلافت را بر خود نهاده بودند همه از راه سیاست و تدبیر و جنگ و ستیز و مکر و فریب بر مخالفان پیروز شدند و بر خود نام خلیفه نهادند. یکی از نویسندگان معاصر عرب در باره خلافت می‌نویسد: «... پس از پیغمبر بزرگوار اسلام خلافت نقش مهمی در زندگی مسلمانان بازی کرد. همه کسانی که دارای نام و شأن و اهمیتی در میان مسلمانان بودند بدان مرکز چشم دوخته بودند و می‌خواستند بهر جور هست آن را بدست آورند. اگر این عنوان وجود نمی‌داشت و مسلمانان در باره آن از یکدیگر جدا نمی‌شدند و نسبت یکسانی که خود را نامزد آن مقام کرده بودند اختلاف عقیده پیدا نمی‌کردند هرگز اسلام باین درجه از تفرقه و عقب ماندگی نمی‌افتاد و بیقین قسمت اعظم مردم روی زمین باسلام روی می‌آوردند. شایستگی خلفای بعد از رسول اکرم تابع زمان و مکان و شخصیت خلیفه از نظر علم و درایت بود. در عصر ما دوران منصب به سلطان محمد سادس پایان یافت و مرکز خلافت این سلسله قسطنطنیه بود.»<sup>۲۲</sup> توجه شود که درین شرح و بیان میان خلافت و سلطنت فرق گذارده نشده است تا بدان حد که جمعی از ترکان آسیا که آن همه جنگ و خونریزی پاداشتنند و دربار آنان کانون انواع فساد و جنایت بود نام خلیفه بر خود نهادند.

۲- مذهب تشیع - امامت در نزد شیعیان مانند توحید و نبوت و سایر اصول پنجگانه اعتقادی از ضروریات و اصول دین است و فلسفه وجود امام همان دلیل وجود پیغمبر است. از اینرو در مذهب تشیع عصمت و طهارت و افضلیت برای امام شرط ضروری است چنانکه برای پیغمبر نیز عصمت را شرط می‌دانند.

از همینجا اختلاف اصلی میان دو مذهب بخوبی روشن می‌شود: اهل تسنن،

چنانکه ذکر شد، خلافت را جزء اصول دین نمی‌دانند و برای خلیفه شرط عصمت و طهارت و اعلیّت و افضلیت را قایل نیستند و چون بسیاری از خلفا مردم فاسق و نادان و ستمگر بوده و خلافت را بزور و قهر بدست آورده‌اند از اینرو چنان کسانی را شایسته خلافت می‌دانند ولی شیعه به ادله عقلی و نقلی که در کتابهای کلام دانشمندان شیعه از متقدمان و متأخران بتفصیل درین باره بحث و تحقیق مستوفی شده‌است، عصمت را در امامان و نصب امام را از جانب پیغمبر ضروری می‌دانند ۱۰

شیعه می‌گوید چنانکه پیغمبر از سوی خداوند مامور تشریح و تبلیغ دین است، امامان نیز برای ادامه رسالت پیغمبر و تفسیر و بیان آنچه از احکام و شریعت برای عامه مردم ابهام دارد، باید از جانب پیغمبر منصوب شوند.

شیعه عقیده دارد که وحی و تبلیغ رسالت و نزول قرآن و احکام، مخصوص زمان پیغمبر بزرگوار بود و برحلت وی دور آن پایان یافت ولی دنباله نبوت یعنی ارشاد و هدایت مردم و بیان و توضیح و تفسیر درست قرآن و سنت بوسیله امامانی که بدستور خداوند بوسیله پیغمبر منصوب و سفارش شده‌اند همچنان ادامه دارد.

در کتب شیعه اسناد و نصوص معتبری است که از طریق محدثان شیعه و غیر شیعه از نبی اکرم و از امامان شیعه روایت شده‌است که امامان معصوم پس از پیغمبر دوازده تن هستند و در زمان هریک از امامان پیش از امام غایب، امامان وقت شیعیان انتظار کامل شدن عدد دوازده را می‌داشتند.

نویسنده درین گفتار کوتاه درصدد بحث و گفتگو درباره ادله و عقاید پیروان هریک از دو مذهب در مساله خلافت و امامت نیست زیرا چنانکه اشاره شد، این موضوع از نظر گسترش دامنه بحث و از جهت قدمت و اهمیت و کثرت دانشمندان و متکلمان اسلامی که در پیرامون آن به بحث و مناظره و تالیف کتاب پرداخته‌اند، در صدر مباحث و مسائل اختلافی میان فرق اسلامی قرار دارد و از همان قرون اول اسلام کتابهای بیشماری در پیرامون آن نوشته شده و بسیاری از آن کتابها بچاپ رسیده‌است و در دسترس عموم می‌باشد. بنا براین آوردن آن مطالب درین گفتار تکرار مکررات و توضیح و اوضحات است علاقه‌مندان به این موضوع می‌توانند

به کتب و مآخذ تاریخی و کلامی که در همه کتابخانه ها یافت می شود مراجعه کنند<sup>۲۳</sup>  
 درین مقاله به ذکر چند نکته که شاید در کتابهای دیگر کمتر بدانها اشاره شده باشد  
 می پردازیم :

۱- در تمام آیات قرآن کریم که لفظ «امام» و «خلیفه» یا «ائم» و «خلائف و خلفاء» که جمع آن دو می باشد آورده شده و از آن معنی رهبر و پیشوای مردم اراده شده است ، چنانکه در آغاز همین گفتار به تفصیل بیان شد نصب و جعل این منصب و مقام بزرگ بخداوند نسبت داده شده است ، در واقع و نفس الامر نیز باید وضع به همین نحو باشد زیرا به همان دلیل که پیامبر را مردم نمی توانند از میان خود برگزینند امام و جانشین پیامبر را نیز نمی توانند از راه شوری انتخاب کنند . هم چنین کسی که از راه زور و غلبه بر مخالفان عهده دار چنان مقامی شود نمی تواند جانشین پیغمبر و راهنمای مردم و مجری احکام و دستورات انبی باشد . زیرا فلسفه ارسال رسل و انزال کتب راهنمایی مردم براه راست و اجرای احکام الهی که موجب سعادت مردم است می باشد و بهمین دلیل باید پیامبر از خطا و لغزش مصون باشد که هیچگونه تفسیر و تحریفی در دستورات خدا ندهد . حال باید با نظر انصاف و واقع بین به این نکته توجه داشت که آیا علت و هدف فرستادن پیامبران از سوی خدا بوجود پیغمبر تمام می شود و غرض نهائی حاصل می گردد یا نه ؟ هیچ خردمند و منصفی به این پرسش نمی تواند جواب « آری » بدهد زیرا حس و خرد گواهی می دهند که فلسفه ارسال رسل بوجود پیغمبر پایان نمی یابد زیرا پیغمبر اکرم قرآن و احکام و سننی را برای مردم آورده است و تا خود زنده بوده است در اجراء و تبایغ آنها کوتاهی نداشته است ، پس از رحلت آن بزرگوار باید پیشوا و رئیسی از مسلمانان یعنی خلیفه و امامی که مانند خود پیغمبر عالم بمعنی قرآن و آشنا با احکام و سنن باشد، دنبال رسالت او را ادامه دهد و مانند پیغمبر از لغزش و اشتباه مصون باشد تا خالی بدین راه نیابد .

اگر بگوییم کافی است که فقط مردم هم عصر پیغمبر از چنان وجود حکیم و عالم و کامل و معصوم و برگزیده از جانب خدا هدایت شوند و مسلمانان پس از

۲۳ - برای نمونه نام چند کتب از کتابهای شیعه که در قرون مختلف اسلامی درباره انبیا مذهب

تشیع بادله استوار عقلی و نقلی نوشته شده است در پایان این گفتار آورده می شود .

پیغمبر از هر کس که بر آنان فرمانروا و خلیفه باشد پیروی کنند اگر چه خلیفه وقت با قهر و غلبه بمقام خلافت رسیده باشد و شخصی فاسق و ستمگر و جاهل باشد چنانکه گفته اند: «... و حق آن است که یکی از اسباب خلافت قهر و غلبه است و هر که متصدی امامت بقهر و غلبه شود بدون بیعت اگر چه فاسق باشد علی الاظهر خلافت منعقد شود برای او سواء کان عالماً او جابراً (ظ: جاهلاً)»<sup>۲۴</sup> سخنی دور از منطق و انصاف گفته ایم و بخداوند نسبت بی عدالتی داده ایم و فیض عام و شامل او را بزمانی خاص و مخصوص محدود کرده ایم.

غیر از آیات قرآن که در همه جا عنوان خلافت و امامت را به جعل از جانب خداوند بیان کرده است، سیره و روش میان پیغمبران پیش از اسلام نیز بهمین گونه بوده است یعنی وصی و جانشین هر پیغمبر از سوی پیغمبر پیشین بدستور خداوند معین می شده است و در هیچ زمان از راه بیعت و شوری و زور برای پیغمبران جانشین تعیین نشده است بلکه همه جانشینان را پیغمبران معین می کردند. در خود کلمه خلیفه و استخلاف نیز همین معنی روشن است که باید خلیفه را پیغمبر یا خلیفه پیشین جایگزین خود سازد، چنانکه خلیفه اول نیز بجای خود خلیفه دوم را برگزید.

۲- احادیث و روایات بسیاری در کتب صحاح اهل تسنن و تشیع وارد شده است که همه دلالت بر تعیین وصی و وارث و سرور و امام همه مسلمانان پس از پیغمبر اکرم دارد و از مفاد همه آنها بخوبی روشن است که باید دنبال رسالت او بوسیله وصی منصوب او که نزدیکترین مردم باوست و از همه مسلمانان برتر و داناتر و پرهیزگارتر و آشناتر بمعانی قرآن و احکام و قوانین اسلام است ادامه یابد.<sup>۲۵</sup>

۲۴ - کفایة الموحدين فی عقاید الدین ص ۲ و ۳ اسمعیل بن احمد طبرسی . ج دوم . چ سنگی تهران این

گفتار از شارح مقاصد که یکی از علمای بزرگ اهل سنت می باشد نقل شده است .

۲۵ - مراجعه شود به کتاب : فضائل الخمسه من الصحاح الستة در سه مجلد . چ تهران درین کتاب

احادیثی که دلالت بر امامت و خلافت بلافضل علی علیه السلام و ولایت و امامت دیگر امامان یزده گانه دارد

از کتب صحاح اهل سنت که در نزد برادران سنتی ما معتبر است استخراج شده است .

در اینجا بذکر حدیثی که بسیار معتبر و محکم و در واقع متواتر است و بزرگانی از صحابه مانند: علی علیه السلام، ابوذر، جابر بن عبدالله انصاری، زید بن ارقم ابوسعید خدری، حدیفة بن اسید و جمعی دیگر بطرق مختلف آن را از پیغمبر روایت کرده‌اند و در کتب شیعه و سنی آورده شده است می‌پردازیم<sup>۲۶</sup>.

نقل از کتاب الصواعق المحرقة . تالیف ابن حجر ص ۷۵:

« روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه هنگام مرض که منتهی به فوت آن بزرگوار شد چنین فرمود: مردمان، گمان می‌رود بزودی من از میان شما بروم و اینک برای اینکه هیچگونه عذری باقی نماند این سخنان را می‌گویم: همانا من در میان شما دو چیز بجای می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من هستند، آن گاه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: این علی است که باقرآن است و قرآن با علی است، هرگز این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض (مقصود حوض کوثر در بهشت است) بر من وارد شوند: پس پرسید از آن دو آنچه را در آن دو بجای گذاشتم»<sup>۲۷</sup>.

توجه شود: مغزو لب رسالت پیامبر اسلام در قرآن است و قرآن معجزه جاوید و احکام و دستورات آن ثابت و لایتغیر است و مسلمانان باید همیشه پیرو آن باشند.

درین حدیث پیغمبر عترت را باقرآن پیوند داده و با اینکه نزد همه روشن بوده است که فرد شاخص عترت علی علیه السلام است معهذا برای اینکه مقصود آن بزرگوار برای شنوندگان در کمال وضوح و روشنی باشد و برای هیچکس عذری باقی نماند، دست علی علیه السلام را می‌گیرد و با صراحت تمام می‌فرماید: قرآن از علی و علی از قرآن جدا نمی‌شود. در دنبال آن می‌فرماید هرچه را درباره دین خواسته باشید از علی پرسید.

آیا این حدیث صحیح و استوار دلالت کامل ندارد بر آنکه ادامه رسالت پیغمبر و ارشاد و هدایت مردم و تبلیغ و اجرای احکام اسلام باید فقط بدست علی و عترت یعنی امامان - که برای امامت آنان نیز پیغمبر در موارد متعدده تصریح کرده است

## انجام شود ؟

این سؤال در اندیشه بیشتر مردم را هیافته‌است که چرا مسلمانان هم‌عصر پیغمبر که آن همه از زبان رسول اکرم فضایل و اختصاص او را بنفس پیغمبر شنیده و فداکاری و جهاد او را در راه اسلام دیده بودند پس از رحلت پیغمبر اکرم به دستورات و نصوص وی در باره علی علیه‌السلام رفتار نکردند و حق او را از او سلب کردند ؟

به این پرسش دانشمندان و محققان شیعه و جمعی از بزرگان و مورخان اهل سنت جوابهای بسیاری داده‌اند . در اینجا فقط به تحقیق و تحلیلی که یکی از نویسندگان معاصر بنام عارف تامر درین باره انجام داده و موضوع را بخوبی روشن ساخته است اشاره می‌شود :

پس از آنکه نویسنده نامبرده در مقدمه کتاب خود شرحی در باره اینکه درین عصر که بشر بسوی پیشرفت علمی و فنی گامهای بلند برداشته‌است باید بنداوهام و تعصبات خرافی پیشین را پاره کند و فقط هدفش بدست آوردن حقایق و واقعیات از روی اسناد و مدارک درست باشد ، نوشته‌است ، در باره موجبات و علای که از زمان خود پیغمبر اکرم برای مخالفت و دشمنی بزرگان قریش و اشراف مکه با علی ریشه یافت چنین می‌نویسد :

« ... جنگ بدر اول راه پیشرفت و دعوت اسلام را گشود و تاثیر بسزایی بر حیات سیاسی مسلمانان بعد از رحلت پیغمبر اکرم خاصه در باره جانشینی گذارد زیرا درین جنگ گروه بسیاری از جوانان و سران و اقطاب قریش که در میان حرب دارای شؤن و سروری بودند کشته شدند . نکته قابل توجه این است که بزرگان و نامدارانی امثال : ولید بن عتبه ، ابوجهل عمرو بن هشام ، عاص بن هشام ، حنظله بن ابوسفیان بن حرب ، عبیده بن سعید بن عاص بن امیه ، زمعه بن اسود و جمعی دیگر همه بدست علی کشته شدند : هم چنین بزرگانی از قریش همچون : شیبه بن ربیع ، عتبه بن ربیع ، بدست حمزه عم بزرگوار علی کشته شدند . این حوادث همه در خلافت علی بعد از نبی اکرم اثر گذارد .

پس از جنگ بدر اول جنگ بدر دوم و جنگ احد بسر کردگی ابوسفیار صخر بن حرب

و زنش هند بمنظور انتقام برادرش ولیدبن عتبه برپا شد و درین جنگها نیز طاحه بن ابی طاحه بدست علی و عثمان بن ابی طاحه بدست حمزه کشته شدند . پس ازین جنگها جنگ خندق بسرکردگی ابوسفیان پیش آمد که در آن جنگ عمرو بن ودعامری ( یکی از دلاوران بنام عرب ) بدست علی کشته شد . . . . ۲۸

این نویسنده با اینکه گفته اکثر مورخان و راویان را در موضوع وصیت و سفارش پیغمبر در واقعه غدیر خم و در موارد دیگری در باره علی نقل می کند مع هذا چنین اظهار نظر می نماید : « . . . ما از معتقدان باین اصل هستیم : پیغمبر اکرم علی را بر همه خویشاوندان و اصحاب بلکه بر همگی مسلمانان برتری و ترجیح می داد . علی مجاهد اول در راه رسالت اسلام و داماد و یسرعم پیغمبر بود . علی بلیغ ترین عربها و شجاع ترین و گرمی ترین و فقیه ترین آنان بود : چه کسی در میان مسلمانان از او برتر بود

ولی من هیچ تردیدی ندارم که حضرت محمد می دانست که هر وصیت صریحی درباره خلافت علی یا هر اصرار و تاکید در باره حفظ عنرت و آل بکند ، بزودی دستخوش فراموشی و بی توجهی می شود . ممکن است منتهی به تزلزل و بهم ریختن پایه های رسالت اسلام و برگشت بسیاری از مسلمانان بدین آباء و اجداد یعنی بت پرستی گردد . علی پایه نخست در فرو ریختن عقاید و ثنیت و متزلزل ساختن ارکان عشائری و کشتن رجال خانواده های بزرگ و از میان بردن ثروتهای انبوه و ریاستهای گسترده بود .

ما بخوبی در می یابیم که این مردم پس از رحلت پیغمبر اکرم فرصتی مناسب برای خونخواهی و انتقام جویی یافتند . سقیفه نخستین گام این اغراض بود ، فدک و اهانت به فاطمه زهراء در دنبال آن . این مردم انتقامجوی ( که عرق و تعصب دوران جاهلی و سنن و عادات قبیله ای در آنان باقی بود ) خواستند بفهمانند که گذشته ها را فراموش نکرده اند و هنوز گرایش بدین پدران و نیاکان در آنان وجود دارد از اینرو هر وصیت یا اشاره ای بوصیت از جانب نبی اکرم در نظر آنان ارزشی نداشت . همین مردم سرانجام علی را از خلافت دور و آن را به ابوبکر تفویض کردند . علی



مظهر و نماینده کامل خاندان نبوت بود که اخیراً بواسطه رسالت فرمانروای دینی شده و دین و آیین قدیم عربها را از بین برده بودند و پس از آنکه در راه این رسالت هزاران تن از مردم عرب کشته شدند، دین جدید برجای آثار شکسته دین قدیم اسنوار گردید. ابوبکر مظهر یکی از افراد عادی قوم عرب بود که خویشی نرم داشت و هیچکس را نکشته و حتی مجروح نکرده و به هیچ کاری که مخالف نظر اکثریت باشد برنخاسته بود جز تأیید رسالت و تظاهر به پشتیبانی از پیغمبر جدید.

نویسنده پس از تحلیل و وصف وضع روحی و فکری تازه مسلمانان قریش و عرب صدر اسلام و تعلیل اینکه چرا از علی روگردان شدند در دنبال این گفتار با سنگتی و تاسف چنین می نویسد:

« حقیقت امر و یکی از امور شگفت انگیز این است که قوم عرب جهاد علی بن ابی طالب را در راه اسلام و دفاع از نبی و گرفتاری در جنگها و خوابیدن او را در بستر نبی اکرم و فداکاریها و قربانی دادن از خانواده را برای اسلام فراموش کند. هم چنین از فداکاریهای پدر بزرگوارش ابوطالب و جهاد او در راه دعوت بدین جدید و در پناه گرفتن حضرت محمد و برتری دادن او بر خود و مهربانی و عطف بسیار با او و ایستادن در برابر قریش برای حمایت از او و ستیز کردن با هر کس که با او زبانی رسانده بود چشم پوشی کند. می بینیم که چون ابوطالب از دنیا رحلت کرد دیگر هیچکس از میان خاندان و عشیره و پیروانش یارای آن نداشت که از او حمایت چنانکه ناگزیر شد از زادگاه خود مکه مهاجرت کند... علی را با آن همه فصاحت و اصالت و علم و شجاعت فراموش کردند... این همه اوصاف و اخلاق نیکو او را به جمهور و عامه قوم عرب نزدیک نساخت و در دل آنان برای او راهی باز نکرد. اینان مردمی بودند که در علی سختگیری و شدت در اجرای احکام اسلامی می دیدند و می دانستند که او هیچگونه گذشت و چشم پوشی در برابر خارجیها و دشمنان دین از خود نشان نمی دهد: اینان همان مردم بودند که در علی نفوذ شدیدی برای استوار کردن قوانین و احکام اسلام در محیط عربستان که هنوز گرایش عمیقی به بت پرستی داشت می دیدند»<sup>۲۹</sup>.

در اینجا گفتاری که جبران خلیل جبران مسیحی شاعر نامدار آلمانی در باره علی علیه السلام گفته است برای حسن خاتمت آورده می شود:

« بعقیده من فرزند ابوطالب نخستین فرد عربی است که همراهی و پیوستگی و هم سخنی با روح بزرگ (مقصود پیغمبر اکرم است) پیدا کرد. و او اولین مرد عربی است که دلب او به صدا و ترنمهای آن روح در نزد قومی که از پیش چنان آهنگی نشنیده بودند مترنم شد. پس مردم در میان شیوه های بلاغت او و ناریکیهای گذشته شان سرگردان شدند. کسانی که در برابر آن به اعجاب و شگفتی در آمدند انگیزه آن، فطرت آنان بود و کسانی که به ستیز برخاستند از بازماندگان دوره جاهلیت بودند. علی شهید عظمت خود گردید، علی از جهان چشم فرو بست در حالی که دولتش بنماز مترنم بود. علی از دنیا رفت و دردش آتش شوق دیدار پروردگار شعله ور بود. غرب به حقیقت مقام و ارزش او پی نبرد تا اینکه از همسایگان عربها مردمی از فارس که فرق میان گوهر و سنگریزه را بخوبی در می یافتند پیا خاستند.

علی پیش از آنکه رسالت خود را بصورت کامل و وافیه بجهانیان برساند ازین جهان رخت بر بست... مرگ علی همانند مرگ پیامبران روشن بین بود که بسوی شهری می روند که شهر آنان نیست و نزد مردمی می روند که با آنان بیگانه هستند و در زمانی زندگی می کنند که زمان ایشان نیست ولی خداوند را در این امور حکمتی است و او دانای مطلق است»<sup>۳۰</sup>.

در پایان این گفتار، در باره موضوع مهم و شایسته توجهی که ارتباط به موضوع این بحث دارد و در اول این مقاله نیز بدان اشاره شد، و یکی از علل نگارش این گفتار توجه دادن عموم مسلمانان جهان بدان می باشد، دوباره بحث مختصری می شود:

اختلاف در مسائل فرعی دین میان مجتهدان و پیروان آنان بهیچوجه موجب کفر و بی دینی هیچیک از پیروان مذاهب مختلفه اسلامی نمی شود مادام که به اصول و مبانی دین یعنی توحید و نبوت و معاد و ضروریات دین از قبیل: نماز و روزه و حج و زکوة و جهاد ایمان و اعتقاد داشته باشند.

اختلاف برسر مسأله خلافت و امامت نیز با اینکه اختلاف بسیار بزرگی است و شیعه آن را از اصول مذهب می‌داند معهدا از نوع همین مسائل است و پیروان همه مذاهب اسلامی که با اصول اولیه اعتقادی دین اسلام و به ضروریات حکمی ایمان دارند جزء مسلمانان بشمار می‌آیند و طرفداران هیچیک از فرق نباید پیرو فرقه دیگری را تکفیر و بجان و مال و ناموس او تعرض کنند .

بیفین هرکس چنان فرد مسلمانی را تکفیر کند برخلاف گفتار و رفتار پیغمبر اسلام عمل کرده است . پیغمبر را کرم حصارى بسیار بزرگ و منیع برای همه مردم جهان برپا کرد و گفت هرکس به یگانگی خدا و پیامبری او برای همه جهانیان که از آن تعبیر به شهادتین می‌شود ( یعنی گفتن : لا اله الا الله محمد رسول الله ) اقرار کند داخل آن حصار می‌شود و جان و مال و ناموسش در پناه اسلام محفوظ است . حال اگر مردمی متعصب و نادان یا مغرض و مزدور به بهانه‌های نامعقول و اتهامات و افتراءات نابجا بجان و مال و ناموس مردمی که اقرار با اصول اعتقادی و ضروریات دین اسلام دارند و کلمه شهادتین بر زبان جاری می‌کنند و بدین سبب داخل حصار اسلام شده‌اند، کوشش کنند آنان را از حصار اسلام بیرون کنند و بعناوین گوناگونی از قبیل رافضی، معتزلی، فاطمی، امامی، معتقد بحدوث قرآن و نظایر اینها آنان را غیر مسلمان معرفی کنند و خون و مال و ناموس آنان را مباح بدانند بیقین خودکاری برخلاف دستور و عمل صریح پیغمبر اکرم انجام داده‌اند و موجب شکست و ضعف اسلام و شادی و نیرو گرفتن دشمنان اسلام شده‌اند .

اینک چند خبر از کتب صحاح برادران اهل سنت برای اثبات دعوی خود از گفتار و رفتار نبی اکرم و چند نمونه از عمل مسلمانان صدر اسلام در اینجا آورده می‌شود :

۱ - در صحیح بخاری خبری از پیغمبر بدین گونه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود : هرکس بیگانگی خدا شهادت دهد و روی بقبله ما آورد و نماز گزارد و از ذبیحه ما بخورد ، چنین کسی مسلمان است و در سود و زیان مسلمانان شریک می‌باشد<sup>۳۱</sup> .

۲ - نیز در صحیح بخاری از ابن عباس این حدیث روایت شده است : رسول خدا چون معاذ بن جبل را بسوی یمن گسیل داشت بوی چنین فرمود : تو بزودی بر مردمی وارد خواهی شد که اهل کتاب هستند ، چون نزد آنان بررسی ایشان را به گفتن شهادت لا اله الا الله ، محمد رسول الله دعوت کن ، اگر پذیرفتند به آنان خبر ده که خداوند در هر شبانه روز برایشان پنج نماز واجب کرده است و اگر پذیرفتند ایشان را آگاه کن که خداوند برایشان صدقه‌یی واجب کرده است که از ثروتمندان گرفته شود و بنقرا داده شود ، اگر این راهم پذیرفتند دیگر مبادا که باموال ایشان دست درازی شود<sup>۳۲</sup>.

۳ - در قرون اولیه اسلام بسیاری از مسلمانان حتی صحابه با یکدیگر بمعارضه و منازعه و دشنام‌گویی بر می‌خاستند حتی بدانجا منتهی می‌شد که یکی از آنان بدست دیگری کشته می‌شد ولی نه خود آنان یکدیگر را تکفیر می‌کردند نه سایر مسلمانان . دانشمندان و پیشوایان شیعه نیز در تمام ادوار اسلامی پیروان مذاهب گوناگون برادران اهل سنت را هیچگاه تکفیر نکردند و بجان و مال و ناموس آنان تعرض نمودند « . . . موهذا ما هرگز کسانی را که خلافت بلا فصول علی‌ه السلام را منکر شده‌اند کافر نخوانده‌ایم چنانکه اهل سنت بمرتد شدن زبیر و طلحه و عایشه و معاویه و عمرو بن عاص و ابوالفادیه کشنده عمار یاسر ( صحابی بزرگوار ) - که با امام و خلیفه زمان خود جنگیدند - قایل نیستند . هم‌چنین زبیر بن عاص و مروان بن حکم قاتل طلحه را که در نظر آنان یکی از حواری رسول اکرم بود کافر نمی‌دانند . . . »<sup>۳۳</sup>.

هم‌چنین اهل سنت کسانی را جزء خلفا می‌شمارند که در بسیاری از موارد پسر برادر، پدر یا برادرش را کشته یا سلسله‌یی سلسله دیگر را بزور و غلبه از میان برده و مرده‌های آنان را از گور بیرون آورده و مشله کرده و سوخته‌اند ، معهذا قاتل و مقتول و غالب و مغلوب هر دو دسته را خلیفه می‌دانند و در مسلمانی آنان حتی اگر قرآن را پاره کرده و بدان تیر انداخته باشد کوچکترین تردیدی ندارند ولی با کمال تأسف برخی از همین مسلمانان در تمام ادوار اسلامی حتی در دوران مسلمانان از مسلمانان که پاک‌ی عقیده و انجام اعمال دینی و پیروی آنان از خاندان پیغمبر

بزرگوار اسلام در اعمال و گفتار و کتب آنان مانند آفتاب روشن است ، تهمت کفر و الحاد می زنند. و گاهی فتوی بکشتن آنان می دهند. زهی نادانی و گمراهی !  
از خداوند متعال خواستاریم که چشم و دل همه مسلمانان جهان را باز و روشن کند تا درین عصر گسترش علم و اطلاع دیگر به چند تن یاوه سرا و چرکین قلم اجازه ندهند با نشر اراجیف و دروغ میان مسلمانان شکاف اندازند و فرق مختلف اسلامی را با یکدیگر بدین نمایند بلکه کوشش همه در اتحاد و اتفاق مسلمانان جهان باشد ، تا مصداق : الاسلام یعلو ولا یُعلى علیه پدیدار شود .

### پایان

در فراهم آوردن این گفتار به منابع نامبرده

در زیر مراجعه شده است

- ۱ - قرآن کریم
- ۲ - الامامة و السياسة - ابن قتیبة دینوری . ( وفات ۲۷۶ هـ ق ) چاپ مصر
- ۳ - تذکرة الخواص - علامه سبط ابن جوزی یوسف بن فرغلی ( وفات ۶۵۴ هـ )  
چاپ نجف اشرف
- ۴ - التنبیه والاشراف - مسعودی علی بن الحسین ( وفات ۳۴۸ هـ ) چاپ بیروت
- ۵ - تاریخ الخفاء - سیوطی جلال الدین عبدالرحمن ( وفات ۹۱۱ ) چاپ مصر
- ۶ - مقتل الحسین - خوارزمی موفق بن احمد ( وفات ۵۶۸ ) چاپ نجف
- ۷ - الامامة الكبرى و الخلافة العظمی حائری ( از معاصران ) سید محمد  
قزوینی چاپ نجف .
- ۸ - کفایة الموحدين فی عقائد الدین - اسمعیل بن احمد طبرسی ( از معاصران )  
چاپ تهران
- ۹ - الفصول المهمة - امام سید شرف الدین عاملی ( از معاصران ) چاپ نجف
- ۱۰ - الامامة فی الاسلام - عارف تامر ( از معاصران ) چاپ بیروت
- ۱۱ - الفخری فی الآداب السلطانیة - ابن طقطقی ( وفات ۷۰۹ ) چاپ مصر
- ۱۲ - الخلافة والامامة - عبدالکریم خطیب . چاپ مصر
- ۱۳ - مجمع البیان - طبرسی ابوعلی فضل بن حسن ( وفات ۵۴۸ ) چاپ تهران
- ۱۴ - مجمع البحرين - طریحی فخرالدین ( وفات ۸۷ - ۱ هـ ) چاپ تهران